



# نیازی به هنر مند نیست

## هنر و سیاست در گفتوگو با یوسفعلی میرشکاک

گفت و گو با یوسفعلی میرشکاک - شاعر، نویسنده و منتقد نام آشنای دوران اخیر - فرصتی بود که در آن برخی مسأله‌های مبتلا به جامعه هنری و اندیشمند روزگار ما از مناظری خاص بررسی و تحلیل شود. او که در بسیاری از تحولات و بزنگاه‌های دوره پس از انقلاب حضور و ظهور داشته است، در این گفت و گو با نگاهی انتقادی به بازنگری و تفسیر برخی از عملکردها در زمینه هنر و مسائل پیرامونی آن می‌پردازد. البته فهم آرای او جز با آشنایی یا مباحثی فکری‌اش ممکن نیست. در این گفت و گو سیدناصر هاشم‌زاده، فیلسوف معنوی و منتقد سینما با مشارکت در بحث و طرح برخی پرسش‌ها تحریریه گردناجه را یاری کرد.

۱۵ یا ۲۰ سال نمی‌کشد و فوراً به موزه‌ها می‌روند و سنت بعدی می‌آید. حواصت انسان غربی شاید در این است که به همه چیز اجازه تجلی می‌دهد. مثلاً بعد از پست‌مدرنیسم، چنانچه فرامند گفتند که برای نقلی کردن، هیچ چیز لازم نیست. فقط ذوق و نوعی نیاز درونی لازم است و هر جوری دلت می‌خواهد کار کن. در نهایت هم همین است. راحت باش، غلط نبویس. این روست که در غرب مقام چهره‌های هنری در حال تغییر و تحول است. در اینجا شاید تذکر این نکته ضروری باشد که هنر نزد غربیان با آنچه ما از آن مراد می‌کنیم، تفاوتی ماهوی داشته و به نوعی می‌توان گفت که در مقایسه با این دو سنت، به اشتراک لفظی به کار می‌رود. اما در مقام بازگشت به موضوع اصلی بحثمان این سؤال مطرح است که آیا هنر بالذات می‌تواند در خدمت سیاست باشد و به عبارات دیگر آن هنری که در خدمت سیاست قرار می‌گیرد، آیا واقعا هنر است؟ هنر هر که در خدمت سیاست قرار بگیرد، در واقع از هنر بودنش استنفاذ شده است چرا که هنر مخدوم است به خدمت دین، اما سیاست که باید خادم باشد در روزگار ما در خدمت می‌شود. این اتفاق در جهان سوم بیشتر ملموس است. باید توجه داشت که قبلاً تاریخ مدرنیته است و احتمالاً تاریخ مدرنیته هم باقی خواهد ماند. هر غیرمستحقی که برخی می‌گویند، ما خدمت‌رئیت نیستیم بلکه می‌خواهیم بفهمیم ما مدرنیته چه نسبتی با هم داریم. مدرنیته وضعیتی است که در آن به سر می‌بریم و ورطه‌ای است که در آن گرفتار شدیم. آیا باید این ورطه را بر سرستیم؟ غذایی که ما را به خدمت‌رئیت و خدمت‌کنندگی پسوند منجم می‌کنند، معتقدند که باید سررئیت ستایش شود و باید برایش کثرت بزنند و هیوا بکشند. سبیل که دیگر تشویق نمی‌خواهند میل می‌آید و همه چیز را بران می‌کنند. برای زلزله که نیک بایستی و دست‌نقشی کرد، چه چیزی از دست‌برنده مدرنیته قرار است در همان باشد؟ چرا وقتی شما از سیاست و هنر سخن می‌گویید، تمایز شرق و غرب را مطرح می‌کنید؟ برای اینکه غرب برای ما یک تمدن است و غرب است که مادر قرب متوطن هستیم اما چون بی‌وطن

انگوری خلیان است. همین طور آن‌ها به مارو به عبارتی می‌توان گفت که سنت غربی دچار انفعال و گسست تاریخی نشده و طبق این رزق باید که هر چه هیروزی در اندام پارلمنتس منفجر شده، از آن روز تا الان همان حالات پیش آمده. بسط پیدا کرد سیاست و توانسته ظاهر انصراف کند. آیا دوره مسیحیت در اروپا، دوره فترتی در این سیر نیست؟ خیر، هر مسیحیت هم این قضایا وجود دارد. اما صورت دینی بی‌سما می‌کند. به عبارتی دیگر می‌توان گفت که اروپا در حقیقت همان یونان و روم مسیحیت را انصراف کردند. مسیحیت وقتی به اروپا می‌رود، آه که گذرگ حتمی در شکل و شمایل اروپایی می‌شود. تمام مملد، را که به خدایان عهد یونان و روم نسبت می‌دادند، به‌ها به مقدم. آن مسیحی نیست. خاندان جالب اینجاست که این جماعت مقدس مسیحی به‌تدریج به شکل همان خدایان یونان و روم درآمدند. اما در مشرق زمین، اگر چه گاهی هنر، سیاست را شکل داده است. ولی فقیهان در خدمت سیاست، مصالح و طغیان آن برداشته اصولی از علل عقب‌ماندگی. ما نسبت به غرب و اقتان مادر فرودستی این است که در اینجا هنر پیش‌گاز نشده و تابع بوده است. برای همین است که می‌بینیم در اینجا هنر مقام یک چیز را تکثیر کرده و تقلید از اسلاف می‌کند. اما در اینجا هنر به‌عنوان پیش می‌آید و نسی سلف شده و سنتی تازه ایجاد می‌شود. به هر اندازه که به سنت دوره جدید می‌آید، این نسی چنان سیر شده‌های پیدا می‌کند که هیچ کدام از سنت‌های هنری به

امکان امرایش برخی هیچ‌کس وجود ندارد. در این میان هنر چه شکستی با سیاست می‌تواند جلسته باشد؟ به هر حال حداقل در نگاهی تاریخی می‌توان این بحث را آشکار و پنهان در یافته. هنر در طول تاریخ و در تمام شئونش هم سیاست را هدایت می‌کرده و هم به آن شکل می‌داد. آن راه جان می‌رود. هنوز هم در غرب این کار را می‌کنند. نزدیک هنوز احترام هنر و هنرمند را که می‌خورد موجودیت خودش را به نحوی یا عنایت به هنر و جلب عنايت هنرمند به‌ذهان لغامی کند. به‌عنوان مثال بسیاری از نقاشان و هنرمندان به‌فراسه رفتند. فراتر از امکان هر شه خود وجود داشته هنرمندی چون ریکاسو، دالی و کلمینسکی به‌فراسه رفتند. چرا چنین است؟ چرا افراسه برای خودش شان فر هنگی قائل است؟ به طور کلی، نت اروپا تاکیه بر هنر و هنرمند دارد. روزگاری هم که دین، خایر مدخل همه چیز بود، در نگاه پای هنرمندی چون دالی، نیچی، آنژ، برونی، مرلن و دیگران راه استفاده خود را آورد تا خودش را آنچه کند و موجه نشان دهد.

البته این سنت از دوره یونان هم بوده است؟ بله همه حکومت‌ها در یونان و روم برای اعلام موجودیت خود به آچیز تکیه می‌کردند. هنر و هنر در میان این دو نقلی گری هم دیده آمد و به‌سنت به آن توجه داشتند. جالب اینجاست که غالباً ساسی داشتند نظامی‌ها. پاشان صاحب فن و هنر باشند. این سنت بعدها هم حفظ می‌شود. دومی به‌بینیم که در این گازی - نویسنده زمان جنگ - می‌گوید: «چند حافظ گازی گویر» - سرگرد ارتش فرانسه است. با

در همین ابتدا این سؤال را مطرح می‌کنیم که وضع هنر مندان در زمانه ما را چگونه می‌توان توصیف کرد؟ به عقیده بنده، ما در یک‌هرم یا مغرول می‌سیر می‌بریم که نقطه راس و قاعده دارد یعنی حدود سطح ندارد. اگر چه هر مند در همه جای جهان زیون و دلیل است. اما در کشورهای جهان سوم چیزی در عداد گنجان، مستندان و به طور کلی فقرات، به شمار می‌آید. به همین دلیل آنچه زمانی به مدد هنر، تمهید بسته می‌شد و به مدد هنر، برای اهل سیاست جای می‌گرفت و موجود می‌شد، به‌تدریج این وظیفه را تکنولوژی به عهده دارد. بنابراین دیگر نیازی به هنر مند نیست. به‌ویژه در مملکتی که در اینجا بی‌هر کل از هنر، مطوت و مسخره دارند. ژانیکه بگذاریم شما آنچه که بنده این است که بگویم تبلیست حرف‌های، بیش از کل هنرمندان یک‌سرو زمین در آمد. دارد در کشورهای جهان سوم، که خان‌ها و شهرها به‌تدبیل خرید و فروش تپهای فوتبال، هندو و اسلا گفتارشان این نیست که مثلاً شعر و نقاشی با کیفیت و موسیقی شان ترقی کرده است. این امر نشان‌دهنده غلبه هیچ‌الرعاست در چنین حالتی، دیگر نیازی به هنر، تفکر و اندیشه نیست. سته فوتبال نیاز است. به هر حال همه حکومت‌ها ناچارند به مطالبات قاعده هم گردن بگذارند. ترقی می‌کنند. حواصت‌اند. فردی می‌گفت: «دو کراسی مملکت‌ها هم حکومت‌ها هیچ‌الرعاست ما فکر می‌کردیم بشود آن را در گرسون کرد. به‌ها فیهیدیم که جزو محالات است. تو باطن جهان مدرن را خوب می‌شناسی و می‌دانستی که از این باطن»



